فرهنگ سازي ، ابزار فكري و عملي تقريب مذاهب اسلامي « چند نمونه از پروژه‌هاي فرهنگي تقريبي »

فرهنگ‌سازي، ابزار فكري و عملي تقريب مذاهب اسلامي

«چند نمونه از پروژه‌هاي فرهنگي تقريبي»

دكتر محمدعلي آذرشب

استاد دانشگاه تهران

"احيا"

مي‌توان اهداف اديان آسماني را تنها در يك كلمه يعني "احيا" فشرده كرد : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» (سوره الانفال ـ24) (اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد چون خدا و پيامبر شما را به چيزى فرا خواندند كه به شما حيات مى‌بخشد آنان را اجابت كنيد) انسان در نگاه ديني از "گِل" ساخته شده كه بيانگر جنبه حيواني اين موجود بشري است ولي در اين "گِل"، "دمي از روح پروردگار جهانيان" دميده شده است : «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُ سَاجِدِينَ»(سوره الحجر ـ 29) (پس وقتى آن را درست كردم و از روح خود در آن دميدم پيش او به سجده درافتيد.) اين "دم" همان جنبه والاي انسان و چيزي است كه به وي شايستگي سجود فرشتگان در برابر او را بخشيده است.

"احيا" در مكتب ديني به معناي فعال ساختن اين جنبه متعالي انسان در راستاي حركت وي به سوي كمال مطلوب و به فعل درآوردن انرژي‌هاي معنوي و مادي نهفته در فطرت اوست ؛ به عبارت ديگر فعال ساختن جنبه متعالي انسان يعني رهنموني وي در جهت بناي تمدن فراگير انساني است.

بزرگترين مشكلي كه بر سر راه تكامل بشريت قد علم مي‌كند، فربهي صفات و ويژگي‌هاي برگرفته از "گِل" و سرپوش گذاردن بر "دم روح پروردگار جهانيان" است.

وقتي صفات "گل" يا همان گرايش‌هاي غريزي و پست‌گونه انسان فربهي يابند، اين موجود بشري در دايره "منيّت" و "خويشي خود" باقي مي‌ماند و جز به منافع تنگ خويش و برآوردن غرايز پست خود نمي‌انديشد و بدين ترتيب زيربار سنگين اين صفات و تمايلات پست كمر خم مي‌كند و اسير بندهايي مي‌ماند كه او را از حركت تكاملي‌اش بازمي‌دارند. به همين دليل است كه مأموريت پيامبراكرم چنين مي‌شود :

«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (سوره الاعراف ـ157) (آنان را به كار پسنديده فرمان مي‌دهد و از كار ناپسند باز مي‌دارد و براى آنان چيزهاى پاكيزه را حلال و چيزهاى ناپاك را بر ايشان حرام مي‌گرداند و از [دوش] آنان قيد و بندهايى را كه بر ايشان بوده است برمي‌دارد)

انسان كنج عزلت گزيده مانند كرمي است كه در لجنزار درون تاريكي، مي‌لولد ؛ از خدا دور مي‌ماند و طاغوت نفس خويش را مي‌پرستد حال آنكه "مؤمن" در روشنايي زندگي مي‌كند و به سوي خدا حركت مي‌كند :

«اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (سوره بقره ـ 257) (خداوند سرور كسانى است كه ايمان آورده‌اند آنان را از تاريكيها به سوى روشنايى به در مى‌برد و[لى] كسانى كه كفر ورزيده‌اند سرورانشان [همان عصيانگران=] طاغوتند كه آنان را از روشنايى به سوى تاريكيها به در مى‌برند)

تمامي مصلحان و رهروان راه انبيا، رسالت "احياگري" بر دوش دارند و مأموريت خود را آنگونه كه شرايط اقتضا مي‌كند، انجام مي‌دهند. "آية‌ا... شهيد مرتضي مطهري" مي‌گويد : «قرآن در شمار زيادي از آيات خود، از زندگي و مراتب گياهي و حيواني و انساني آن سخن مي‌گويد ؛ ما در اينجا تنها به بيان ديدگاه قرآني پيرامون زندگي انساني، بسنده مي‌كنيم :

قرآن در سخن از زندگي انساني، از نمودهاي بيولوژيك زندگي از جمله : حركت قلب و گردش خون و از اين قبيل فراتر مي‌رود ؛ اينها زندگي حيواني است كه به تنهايي نمي‌تواند چارچوب انساني زندگي را توضيح دهد. در اين ميان نوع ديگري از زندگي وجود دارد كه انسان مي‌تواند با داشتن آن از زندگي انساني بهره‌مند گردد ؛ گاهي آدمي در عين حال كه از تمامي نمودها و مظاهر زندگي بيولوژيكي برخوردار است، فاقد زندگي انساني است از اينجاست كه قرآن كريم مي‌گويد : «لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا» (سوره يس ـ 70) (تا هر كه را [دلى] زنده است بيم دهد) اين تعبير قرآني گوياي آنست كه مردم به دو گروه : زنده و مرده تقسيم مي‌شوند و برآنست كه نداي الهي راه خود را به دلهايي كه همچنان آثار زندگي در آنها وجود دارد بازمي‌كند حال آنكه در مورد كساني كه فاقد حيات گشته و در

واقع مرده‌اند، هشدارهاي الهي تأثيري ندارد.

قرآن كريم براي حركت در راه خدا و حركت در راه غيرخدا، مثالهايي مي‌آورد و بر ويژگي هاي حيات و رشد در حركت نخست و بي‌حاصلي و بي‌جاني و گمراهي در حركت دوم، انگشت مي‌گذارد و مي‌گويد : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى كَالَّذِي يُنفِقُ مَالَهُ رِئَاء النَّاسِ وَلاَ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لاَّ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ? وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (سوره البقره : 264-265) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدقه‌های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید، مانند کسی که مالش را برای خودنمایی به مردم، انفاق مي‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مَثَل او همچون مَثَل سنگ خارایی است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است، و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (= ریاکاران) نیز از آنچه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمي‌برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمي‌کند. ? و مَثَل (صدقات) کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق مي‌کنند، همچون مَثَل باغی است که بر فراز پشته‌ای قرار دارد (که اگر) رگباری بر آن برسد، دو چندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی (برای آن بس است)، و خداوند به آنچه انجام مي‌دهید بیناست.) و در جاي ديگري مي‌گويد : «أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ» (سوره الانعام ـ122) (آیا کسی که مرده[دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون‌آمدنی نیست)

مراد از زندگي كه قرآن كريم در اينجا از آن سخن مي‌گويد زندگي بيولوژيكي نيست ؛ زندگي انساني است كه آدمي را از تاريكي‌هاي حيوانيّت مي‌رهاند و به نور هدايت الهي رهنمون مي‌گردد. او را از پديده مرگي كه انسان را چون زمين سختي مي‌سازد كه قابليت پذيرش كلمه حق را ندارد، بيرون مي‌آورد و به آغوش زندگي و خاكي كه استعداد حمل رسالت الهي را دارد، مي‌كشاند : «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اسْتَجِيبُواْ لِلّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُم لِمَا يُحْيِيكُمْ» (سوره الانفال ـ 24) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون خدا و پیامبر شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات مي‌بخشد آنان را اجابت کنید) ولي اين پاسخ‌دهي در مورد كساني كه مظاهر زندگي انساني را از دست داده‌اند، تحقق نمي‌پذيرد : «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاء

إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (سوره النمل ـ 80) (البته تو مردگان را شنوا نمىگردانى و اين ندا را به كران چون پشت بگردانند نمىتوانى بشنوانى)»[2]

"احياگران" در طول تاريخ اسلام همواره مأموريت بيداري و خيزش مسلمانان را بر دوش داشتهاند ؛ پيشاپيش آنها ائمه اهل بيت (عليهمالسلام) و پيروان ايشان قرار داشتند. در تاريخ معاصر ما نيز احياگران بزرگي چون : "سيد جمالالدين اسدآبادي"، "عبدالرحمن الكواكبي"، "مالك بن نبي"، "اقبال لاهوري"، "عبدالحميد بن باريس"، "ابوالاعلي المودودي"، "محمدباقر صدر"، "مرتضي مطهري"، "روحا موسوي خميني" و "سيد علي خامنهاي"، اين مأموريت را برعهده داشتهاند.

"تقريب"

"تقريب" بنابه برداشت ما، رويكرد رواني در جهت درگذشتن از اختلافها و جستجوي موارد مشترك است. اين حالت رواني، حاصل فرهنگ پوياي احياگرانهاي است كه جز در يك فضاي تمدني، امكان تحقق نمييابد ؛ در چنين فضايي است كه چشم انسان به افقهاي دور و اهداف بزرگ دوخته ميشود و "در چشم بزرگان، كلانها خرد ميگردد."

علاوه بر اين، "احيا" پيوند ارگانيك اعضاي بدن زنده با يكديگر را درنظر ميگيرد : "چو عضوي بدرد آورد روزگار ـ دگر عضوها را نماند قرار" ؛ در صورت كمرنگ شدن زندگي و حيات، اين پيوند نيز به سستي و بيرمقي ميگرايد. از اينجاست كه ميبينيم شخصيتهاي احياگر، شخصيّتهاي "تقريبي" هم هستند ؛ مطالعه و بررسي روند "تقريب" در قرن گذشته نيز حكايت از همين نكته دارد.[3]

عناصر پويايي فرهنگي

عناصري كه فرهنگ را پويايي ميبخشد و بازآفريني آنرا بدنبال دارد كدامند؟ اين پرسش بزرگي است كه فكر و ذهن همه احياگران را بخود مشغول ساخته و آنها كوشيدند هركدام از زاويه متفاوتي، بدان پاسخ دهند كه اينك به برخي از آنها اشاره ميكنيم :

ارتباط انسان با خداوند متعال ـ آنچنانكه خداوند خود در نظر گرفته است ـ در مفهوم ديني، بازگشت به خدا و حركت يا فرار به سوي خدا و پاسخ به نداي الهي تلقي ميشود ؛ به عبارت ديگر ارتباطي پويا به كمال مطلق و حركت در مسير كمال است. انسان فطرتا در پي خداست و احساس پرشوري نسبت به حركت به سوي سرچشمه كمال خود دارد ولي خدايان دروغين بر سر راهش قرار ميگيرند و از حركت بازش ميدارند ؛ وظيفه او در زندگي پرهيز و فاصله گرفتن از اين خدايان است. معناي تقوا نيز همين است.

اي بسا چيزي كه مولانا جلالالدين رومي ـ كه به نظر ما در شمار احياگران است[4] ـ در حكايت ني به آن اشاره كرده، همين نكته است.

مولانا جلالالدين در ابتداي مثنوي خود از نئي كه حكايت ميكند و از جداييها شكايت ميكند، سخن

مي‌گويد:[5]

بشنو از ني چون حكايت مي‌كند و از جدايي‌ها شكايت مي‌كند

كز نيستان تا مرا ببريده‌اند در نفيرم مرد و زنناليده‌اند

موجود بشر شوق بازگشت به اصل خود يعني خدا را با خود دارد ؛ در او "دمي از روح پروردگار جهانيان" دميده شده است لذا سراپا شوق حركت به سوي خداست ؛ به سوي هرآن صفات جمال و جلال الهي، به سوي دانش و آفرينش و خلاقيت و جمال و قدرت و عزّت و رحمت و سربلندي است ؛ حقيقت وجود بشري همين است و تأكيد مداوم بر اين حقيقت، به آدمي احساس عزت و سرافرازي مي‌بخشد و شوق كمال را در وي زنده مي‌سازد. آه و ناله‌اي كه از ني برمي‌خيزد، شوق به كمالي انساني و جوهر انسان و به تعبير عرفاني همان "عشق" است.

در همين راستا، شهيد سيد محمدباقر صدر نيز نظريه‌اي را پيرامون "مثل اعلي" به عنوان عامل الهي تأمين كننده راه بي‌پايان و رو به كمال بشريت، مطرح ساخته است.[6]

طبيعي است در مسير بشريت رهسپار به سوي خدا، تمامي آن عناصري كه احياگران در راستاي فعال‌سازي اين راه برشمرده‌اند، فراهم است. از جمله آنها :

ـ "تيموس" يا بنابه تعريف ما، "عزت" كه به نظر افلاطون نيروي محركه تاريخ بشمار مي‌رود.[7] هنگامي كه انسان، پيوند خود با آفريدگار آسمانها و زمين را احساس مي‌كند اين نيرو يا همان عزت، فراهم مي‌گردد. قرآن كريم نيز در اشاره به همين نكته است كه مي‌گويد : «مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا» (سوره فاطر ـ 10) (هر كس سربلندی می‌خواهد، سربلندی يكسره از آن خداست)

ـ (به نظر "الكواكبي") پايان بخشيدن به استبدادي است كه منجر به عقب‌ماندگي و سستي در روند تمدن را باعث مي‌شود. زيرا استبداد، برخاسته از طغيان ذات آدمي و تبديل آن به خداگونه‌اي است كه مانع از حركت به سوي خدا مي‌شود ؛ اين طغيان از احساس بي‌نيازي به خدا سرچشمه مي‌گيرد : «كَلَّا إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَى ? أَن رَّآهُ اسْتَغْنَى» (سوره العلق ـ 6و7) (حقا كه انسان سركشي مي‌كند ? همين كه خود را بي‌نياز پندارد.)، «فَنَذَرُ الَّذِينَ لاَ يَرْجُونَ لِقَاءنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ» (سوره يونس ـ11)(پس كسانی را كه به ديدار ما اميد ندارند در طغيانشان رها می‌كنيم تا سرگردان بمانند)

ـ در مسير رو به خدا، ميان خلقها، امكان شناخت متقابل هم هست ؛ اين امكان يكي از عناصر مهم كارايي و بازتوليد تمدني است زيرا آشنايي و شناخت از جمله اهداف كثرت‌گرايي در جوامع بشري است : «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (سوره الحجرات ـ13) (ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفريديم و شما را ملت ملت و قبيله

قبيله گردانيديم تا با يكديگر شناسايى متقابل حاصل كنيد در حقيقت ارجمندترين شما نزد خدا پرهيزگارترين شماست بەتردید خداوند دانای آگاه است.)

ـ گشودگي برابر ديگري و گوش دادن به او را نيز فراهم مىآورد زيرا به تعبير قرآن، شرط آن اجتناب از طاغوت است : «وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ ? الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (سوره الزمر ـ 18 و17) (و[لى] آنان كه خود را از طاغوت به دور مىدارند تا مبادا او را بپرستند و به سوى خدا بازگشتهاند آنان را مژده باد پس بشارت ده به آن بندگان من كه ? به سخن گوش فرامىدهند و بهترين آن را پيروى مىكنند)

ـ در آن كشش به سوي كسب دانش و معرفت هم پديد مىآيد تا به انگيزههاي تكاملي دروني و به فراخواني ديني پاسخ گفته باشد : «وَقُل رَّبِّ زِدْنِي عِلْمًا» (سوره طه ـ 114)(و بگو پروردگارا بر دانشم بيفزاى)، «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (سوره الزمر ـ9) (بگو آيا كسانى كه مىدانند و كسانى كه نمىدانند يكسانند؟)

پروژههاي عملي :

مجله "ثقافة التقريب" :

با توجه به اهميت فرهنگسازي در روند "تقريب"، مجلهاي وابسته به "رسالة التقريب" با عنوان "ثقافة التقريب" (فرهنگ تقريب) منتشر مىگردد.

اين مجله اهداف خود را در اولين پيش شماره خود، به اين شرح اعلام كرد :

1ـ ارايه فشرده مفاهيم "تقريب" و مسايل مربوط به آن و كوشش در راستاي بهينهسازي روشها متناسب با حجم و نوع مقالات ارايه شده.

2ـ انگشت گذاردن بر جنبههاي علمي موجود در صحنه و ذهنها در خصوص وحدت اسلامي.

3ـ روي آوردن به فرهنگ عمومي براي روشنگري و حل مشكلات مطرح در سطح هرچه گستردهتري از دستاندركاران.

4ـ پيوند مسئله "تقريب" با پروژه بزرگ امت يعني پويا ساختن فرهنگ و رهنموني حركت آن در راستاي بازيابي تمدني خويش.

اين مجله كه اخيرا چهل و پنجمين شماره آن منتشر شده، كوشيده است آنچه را به گسترش فرهنگ "تقريب" مربوط مىشود، در قالب مقالات فشرده و به زباني دور از پيچيدگي و تخصص، ارايه دهد.

سخنان مقام معظم رهبري جمهوري اسلامي ايران را در چارچوب موارد قابل توجه خود رصد مىكند و به ابتكار، خلاقيت، وحدت ملي، انسجام اسلامي، بازيابي هويّت و نقش اهل بيت (عليهمالسلام) در وحدت بخشيدن به مسلمانان و مبارزه با بدعتها در مراسم عاشورا و مسئله فلسطين و امثال آنها توجه

ويژه‌اي مبذول مي‌دارد.

همچنانكه در مقالات آن بر موارد زير انگشت گذارده مي‌شود :

ـ معرفي شخصيت‌هاي "تقريبي" و برنامه‌هاي آنان.

ـ انديشه‌هاي "تقريبي" كه "تقريب" را به عنوان يك ضرورت و فريضه مطرح مي‌سازند.

ـ عوامل وحدت و اسباب تفرقه.

ـ نقش ادبيات اسلامي در بيداري احساسات مردم.

ـ نقش ادبيات اسلامي در وحدت بخشيدن به گفتمان اسلامي و از ميان برداشتن حساسيت‌ها.

ـ رفع شبهه‌هاي موجود بر سر راه "تقريب".

ـ عوامل عقب‌ماندگي تمدني و راههاي درگذشتن از آنها.

ـ پرورش معنوي و نقش آن در وحدت دلها.

ـ تجربه‌هاي "تقريبي" قرن گذشته.

ـ نقش مكتب اهل‌بيت (عليهم‌السلام) در وحدت بخشيدن به صفوف مسلمانان.

ـ معناي زندگي در مفهوم اسلامي و برنامه‌هاي احياگري.

ـ حج و نقش آن در وحدت بخشيدن به امت.

همچنانكه به مناسبت وفات يا سالگرد وفات شخصيت‌هاي جامع "تقريبي"، ويژه‌نامه‌هايي به آنان اختصاص مي‌يابد تاكنون در مورد كساني چون : امام خميني، شهيد مرتضي مطهري، سيد مرتضي عسكري، دكتر عبدالوهاب المسيري، دكتر جعفرشهيدي و سيد محمدحسين فضل‌ا ويژه‌نامه منتشر شده است.

مركز مطالعات فرهنگي ايراني ـ عربي :

اين مركز با حمايت "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" تأسيس شد. ممكن است در اين باره چنين پرسشي مطرح شود :

همكاري "تقريب مذهبي" و "تقريب ملي" به چه منظور؟

شبيخون استعماري از هر دو مسئله "مذهب گرايي" و "ملي‌گرايي" در جهت دورساختن ايران از حيطه تمدن اسلامي، سوء استفاده كرد ؛ خاورشناساني چون : "دوزي"، "فان فلوتن"، "ادوارد براون"، "ولهاوزن" و "بروكلمان" از "ايراني بودن تشيع" گفتند و تأليف كردند.[8] شاگردان عرب و ايراني اين خاورشناسان نيز جا پاي آنها گذاشتند و طرفه اينكه نژادپرستان عرب و ايراني در اين خصوص (ايراني بودن تشيع) اتفاق‌نظر دارند ؛ گو اينكه آنان (عرب‌ها) به عنوان انتقاد از ايرانيان و تشيع و اينان (ايراني‌ها) براي ستايش از خود با اين ادعا كه ايرانيان از مذهبي كه اعراب در پي تحميل آن برايشان بودند با شكل‌دهي به مذهبي متناسب با فرهنگ خود، رهايي يافتند.

اين ادعا، ميان اعراب و ايرانيان بالا گرفت و به رسانه‌ها و حتي به كتاب‌هاي درسي نيز راه يافت،

بگونه‌اي كه اصول‌گرايان عرب از جمله دكتر احمد الوائلي را به واكنش واداشت و در اين زمينه كتاب "هوية التشيع" را نگاشت. ايرانيان اصول‌گرايي چون : "مرتضي مطهري" نيز با تأليف كتاب "خدمات متقابل ايران و اسلام" در همين راستا قدم برداشتند.

تعمّد در اعطاي صبغه ايراني به تشيع در ميان آثار نويسندگان همسايه ايران يعني عراق، بگونه روشنتري مي‌توان ديد، از دهه سي قرن گذشته برخي متعصبان ملي‌گراي اين كشور كوشيدند تا به حساسيت‌هاي فرقه‌اي و نژادپرستانه دامن زنند.

شاعر برجسته عراقي "محمدمهدي الجواهري" در كتاب ذكرياتي[9] از گوشه‌هايي از جنگي كه به نام پان عربيسم عليه شيعيان به راه انداخته شد، سخن مي‌گويد. جنگ تحميلي صدام حسين با نام "قادسيه" عليه جمهوري اسلامي ايران را كه به مدت هشت سال به نام جنگ با "فارس‌هاي مجوس" به درازا كشيد بخاطر داريم ؛ در عنوان صدامي اين جنگ (الفرس المجوس)، انگيزش نژادپرستانه و مذهبي يكجا گرد آمده است. هنوز هم انگيزه‌هاي ملي در برانگيختن درگيري‌هاي مذهبي و اتخاذ موضع در ميان عوام و حتي خواص مردم از پيروان هر دو مذهب، نقش روشني ايفا مي‌كنند.

از اينجاست كه حتما بايد به كاستن از تأثير تعصب‌هاي ملي‌گرايانه دركنار كوشش در جهت "تقريب مذهبي" اهتمام ورزيد زيرا تعصّب‌هاي ملي‌گرايانه تأثير روشني بر تحريك تعصب‌هاي مذهبي دارد.

توضيحاتي در مورد مركز مطالعات فرهنگي ايراني ـ عربي

اين مركز در سال 1416هجري قمري / 1996م. (1382هجري شمسي) تأسيس يافت و در آن هنگام از خود و اهداف خود اينگونه سخن گفت :

ميان اعراب و ايرانيان از دورترين زمانها در چارچوب همسايگي جغرافيايي و منافع مشترك، روابط مشتركي وجود داشت كه با آمدن اسلام، موانع ملي از ميان برداشته شد و امت جديدي پا به عرصه وجود گذارد كه هرگونه تفاوت در نژاد، رنگ، زبان و اقليم را ردّ كرد و براي خود اهداف مكتبي و انساني والايي رقم زد ؛ در پي چنين تحولي، همجوشي بزرگي ميان فرهنگ‌هاي مسلمانان صورت گرفت و تمدن اسلامي پي‌ريزي شد و اين همجوشي تا زماني كه روند حركت امت اسلامي ـ بنابه دلايل معيني ـ رو به افول گذارد، ادامه داشت و سرانجام به وضع اسفبار كنوني رسيد.

نكته قابل توجه در همجوشي فرهنگي ميان بخش‌هاي گوناگون جهان اسلام اين بود كه در طول تاريخ ادامه يافت و حتي در دوره‌هاي چيرگي تاتارها و مغول‌ها بر مسلمانان نيز گسستي در آن حاصل نشد زيرا سلطه آنها نظامي بود و جنبه فرهنگي نداشت.

ولي در دوران كنوني، شكست مسلمانان در وهله نخست فرهنگي بوده است لذا آن روح هم‌پيوندي و ارتباط و روحيه آفرينش و خلاقيّت ميان ايشان از ميان رفت.

ترديدي نيست كه بازگرداندن اين روح، مأموريت بزرگي است كه بر دوش تمامي كساني است كه مي‌توانند در راستاي گردهم آوردن نيروهاي فكري، فرهنگي، علمي و هنري منطقه اسلامي ما، گامي بردارند زيرا هيچ بخشي از اين منطقه در هركدام از عرصه‌هاي دانش و فرهنگ و توسعه، بدون همكاري بخش‌هاي ديگر قادر به نيل به هيچ موفقيتي نيست ؛ اين نكته بويژه در پي كشف اشتراك جهان اسلام و وحدت سرنوشت آن در رويارويي با چالش‌ها در دهه‌هاي اخير، كاملا روشن شده است.

از اين خاستگاه بود كه ايده تأسيس" مركز مطالعات فرهنگي ايراني ـ عربي" شكل گرفت تا ـ به خواست خدا ـ گامي در جهت تحقق اين رؤياي بزرگ برداشته شود. اساسنامه اين مركز به اين شرح است :

ماده 1 : " مركز مطالعات فرهنگي ايراني ـ عربي" كه در اين اساسنامه از آن به عنوان "مركز" ياد مي‌شود، مؤسسه اي است فرهنگي ـ علمي، مستقل، غيرانتفاعي و بدون وابستگي‌هاي دولتي، اداري و مالي.

ماده 2 : اين مركز متشكل از رئيس، مديران بخش‌هاي مختلف و شوراي مشورتي شامل جمعي از علما و انديشمندان و دست‌اندركاران روابط علمي و فرهنگي ايران و اعراب است.

ماده 3 : دفتر اين مركز در تهران قرار دارد و مي‌تواند شعبه‌هايي در داخل و خارج از كشور داشته باشد.

ماده 4 : بودجه مركز از كمك‌هاي مالي علاقمندان به اهداف مركز و درآمدهاي حاصل از انتشارات و اجراي موافقتنامه‌هاي علمي و فرهنگي در عرصه ترجمه و برگزاري دوره‌هاي آموزشي و كنفرانس‌ها و نمايشگاههاي مشترك، تأمين مي‌گردد.

ماده 5 : عرصه‌هاي فعاليت مركز از اين قرارند :

الف : فراهم آوردن امكانات لازم براي انجام مطالعات عربي در ايران و مطالعات ايراني در جهان عرب.

ب : برقراري گفتگو يا ارتباط ميان اقشار روشنفكر و انديشمندان ايراني و عرب از طريق برگزاري ميزگردها و سمينارها و آثار نوشتاري.

ج : اجراي پروژه‌هاي گسترش زبان عربي در ايران از طريق رسانه‌هاي گروهي و انتشار كتاب و برگزاري دوره‌هاي آموزشي و فراهم آوردن امكانات آموزش زبان فارسي به اعراب علاقمند.

د : ترجمه كتاب‌هاي مفيد از فارسي به عربي و بالعكس.

? : فراهم آوردن امكان آشنايي اعراب با فرهنگ معاصر ايران و آشنايي ايرانيان با فرهنگ معاصر عربي.

و : انتشار مجله تخصّصي مطالعات فرهنگي ايراني ـ عربي با شركت نويسندگان عرب و ايراني.

از ادبيات مركز : اعراب و ايرانيان / چالش‌هاي مشترك

درادبيات اين مركز آنچنانكه در سايت آن به آدرس www.iranarab.com آمده مي‌خوانيم :

اعراب و ايرانيان با چالش هاي فرهنگي مشتركي روبرو هستند كه آينده آنانرا تهديد مي‌كند از جمله اين چالش‌ها :

1ـ جهاني شدن فرهنگي و اطلاعاتي : كه هدف از آن شستشوي مغزي ساكنان كره خاكي و شكل‌دهي به رفتارهاي ايشان طبق اراده قدرتهايي كه كمترين بهايي براي هويت و فرهنگ خلقها قايل نيستند.

2ـ عادي‌سازي : با هدف پذيرش داوطلبانه و با رضايت كامل خواري و غصب سرزمين، چيزي كه نيازمند مقدماتي است كه مهمترين آنها بي‌رنگ ساختن شخصيّت، ارزش‌ها و مصادره عزّت و كرامت و مقاومت خلقهاست.

3ـ شبيخون فرهنگي : پديده‌اي كه در تمامي عرصه‌هاي زندگي فكري و فرهنگي روزمره ما در شكست دروني و در روحيه مصرف‌گرايي و در برهنگي زنان و در هنرهاي مسخ شده و در ديگر امور زندگي، كاملا مشهور است.

4ـ توهين به مقدّسات : مقدسات اساس هويت و شالوده شخصّت مستقل فرهنگي ما را تشكيل مي‌دهند و هرگونه اهانت و توهيني به آنها مي‌تواند تمامي چارچوبهاي نگاهبان هويّت و شخصيّت ما را درهم بشكند.

آنچه امروزه به عنوان "خلاقيّت هنري" مطرح مي‌شود، سرشار از هرزگي و اهانت به مقدسات است. همچنانكه اهانت و تجاوزهايي كه به مقدسات اسلامي فلسطين و جاهاي ديگر بعمل مي‌آيد، جملگي برنامه‌هاي حسابشده‌اي براي آسيب رساندن به عمق فرهنگ امت اسلامي است.

5 ـ غرب زدگي : كه امروزه با عنوان مدرنيسم و پُست مدرنيسم و به نام همگامي با پيشرفت‌ها و تحولات جهاني مطرح مي‌شود. البته مدرنيسم و همراهي با پيشرفت‌هاي جهاني نيز ضروري است ولي بيشتر كساني كه بدنبال اين سروصداها حركت مي‌كنند خود از درون درهم شكسته و از ريشه بريده‌اند و فراخوان آنها به ذوب فرهنگي و آسيب زدن به شخصيّت مستقل فرهنگي و مسخ انديشه و ادبيات، مي‌انجامد.

6ـ تبديل انسان به حيوان : نقشه‌اي كه صهيونيستها در آنسوي آن قرار دارند و شب و روز مي‌كوشند تا ثابت كنند كه آنها ملت برگزيده خدا هستند. براي اينكار نيز بشريّت را مبدل به چهارپاياني مي‌كنند كه چون خوك در طويل، كاري جز [خوردن و] همخوابگي و فعاليت جنسي ندارند. آنها براي اينكار شبكه‌هاي جهاني فحشا و شبكه‌هاي ماهواره‌اي و سايت‌هاي زيادي در شبكه اينترنت و مراكز توليد و نمايش مجله و فيلم و ... دارند و عمدتا وسوسه مسلمانان را وجهه همت خود قرار مي‌دهند و متأسفانه بخش بزرگي از اموال نفتي به جيب اينان سرازير مي‌شود. البته مسئله منحصر به پول نيست، عقل و شخصيت و هويّت مردم و سلامت و تندرستي آنانرا نيز به قربانگاه شهوت‌ها مي‌برند.

7ـ مواد مخدّر : اين مواد آگاهي و شعور انسان و از آنجا شخصيت و انديشه و فرهنگ و عواطف و روابط اجتماعي و خانوادگي او را نشانه مي‌روند و خطر بزرگي را متوجه هويّت امت و وجود تمدني آن مي‌كنند. مقامات ايراني اسناد فراواني در اختيار دارند كه نشان مي‌دهد نقشه‌هاي شومي براي درهم شكستن شخصيت‌جامعه ايراني از طريق گسترش مواد مخدّر وجود دارد ؛ اين برنامه مطمئنا تمامي جهان اسلام را شامل مي‌شود.

9ـ افراط گرايي : پديده خطرناك و بسيار آشكاري در جهان اسلام است و تمامي گروههاي اسلامي و غيراسلامي، گرفتار آن شده‌اند ولي فعلا بنا به علل معيني بيشتر، گروههاي اسلامي برجسته مي‌شوند و به صورت عدم رعايت اعتدال در پذيرش يا عدم پذيرش، نمود پيدا مي‌كند. اين عدم رعايت اعتدال معمولا منجر به واكنش‌هاي منفي مي‌گردد. علت آن نيز در وهله نخست نبود تربيت صحيح در تحكيم رفتارهاي متعادل از سوي افراد است، كه در گفتگوها يا مشاجراتي كه در صحنه فرهنگي در خصوص مسايل گوناگون جاري است، نمود روشني پيدا مي‌كند.

10ـ خشونت : اين نيز پديده‌اي است كه انگ خود را بر همه شاخه‌هاي گروههاي سياسي جهان اسلام زده است. منظور از خشونت، برخورد خشونت‌آميز با نظر ديگران و فاصله گرفتن از روح گفتگو و نرمش و آن "كلمة سواء" قرآني است ؛ خشونت داراي عوامل و دلايل رواني، فرهنگي و تربيتي خويش است و خطرات و پيامدهاي روشني دارد.

11ـ عقب ماندگي علمي و فرهنگي : حالتي كه كاملا آشكار است و نياز به بيان ندارد و به صورت عقب‌ماندگي در فناوري و آموزش و عدم همگامي با روند پيشرفت‌هاي علمي و معرفتي در آمده است.

12ـ قرائت انحرافي از اسلام : كه نمودهاي مختلفي دارد و هركدامشان به گونه‌اي به اسلام ضربه مي‌زنند از جمله قرائت متحجرانه‌اي كه در برخي نقاط جهان اسلام ديده مي‌شود و طي آن زنان و انديشه‌ها و مغزها را به نام اسلام به آنسوي ميله‌هاي زندان مي‌افكنند يا آن قرائتي كه در برابر انديشه غربي كاملا لنگ انداخته و در فهم و برداشت از اسلام، پاي‌بند هيچ اصل و ضابطه‌اي نيست.

اينها و موارد مشابه، چالش‌هايي است كه امروزه جهان اسلام با آنها روبروست و ايرانيان و اعراب را بدان مي‌خواند كه با برنامه‌اي متناسب با ريشه‌هاي مشترك فرهنگي خود و مطابق با نيازهاي مرحله كنوني، با آنها روبرو شوند.

گستره‌هاي همكاري‌هاي آينده :

ايرانيان و اعراب از همه‌گونه عناصر فرهنگي لازم براي بازيابي جايگاه امت اسلامي در صحنه جهاني برخوردارند ولي مسئله نيازمند كوشش‌هاي سترگي براي تدوين چارچوب همكاري و پايه‌هاي حركت فرهنگي مشترك و چيره شدن بر دشواري‌ها و موانع است ؛ از جمله عرصه‌هاي همكاري‌هاي فرهنگي ايراني ـ عربي به قرار زير است :

1ـ شكل‌دهي به گفتمان مشترك :

گفتمان ايران از ابتداي پيروزي انقلاب اسلامي بر اساس وحدت امت اسلامي و "تقريب" بخش‌ها و مذاهب آن بود ولي اين گفتمان، تيره و تار و همراه با گمراهي تبليغاتي بزرگ و توأم با اشتباهاتي بود كه رسانه‌هاي گروهي دشمن آنها را آگراندیسمان مي‌كردند ؛ اين وضع طي دهه نخست عمر جمهوري اسلامي ايران ادامه داشت تا بالاخره در دهه دوم بنا بر شرايط سياسي ـ كه دست دروغپردازان را رو كرد ـ از

شدّت آن كاسته شد.

ولي مسيري كه روابط ايران و اعراب از آن مي‌گذشت مالامال از مين‌هايي بود كه هر لحظه بيم انفجار آنها و مصادره دستاوردها مي‌رفت زيرا اين نزديكي، فرصت‌هاي بزرگي را از آنهايي كه از آشفته شدن روابط ايران و اعراب سود مي‌جستند، مي‌گرفت. مي‌بينيم كه رسانه‌هاي گروهي جهان از ابتداي دهه سوم عمر انقلاب كوشيدند تا ميان ايرانيان و اعراب به لحاظ مذهبي و قومي فتنه‌انگيزي و مفسده‌جويي كنند. در همين فاصله شاهد انتشار كتابهاي مشكوكي در اين زمينه بوديم ؛ علاوه بر اين محافل استكباري كوشش‌هاي فشرده‌اي با هدف دست كشيدن اعراب و ايرانيان از هويّت و مقدّسات خويش و تن دادن به سلطه آمريكا بعمل مي‌آوردند.

اعراب و ايرانيان مسؤوليت بهره‌گيري از اين فرصت و ادامه راه با گامهايي استوار و با آگاهي كامل نسبت به خطرات راه را مشتركا بر دوش دارند ؛ آنها بايد از هر فرصتي براي گفتگو و ارايه گفتمان مشترك وحدت گرايانه بهره‌گيري نمايند.

2ـ توجه جدّي به آموزش زبان عربي در ايران و توجه نسبي اعراب به فراگيري زبان فارسي :

نمي‌توان مانع زبان را ناديده گرفت ؛ اين مانع را حتما بايد با فراگيري زبان يكديگر برطرف ساخت. پيشگامان نهضت در ايران توجه فوق‌العاده‌اي به زبان عربي داشتند. نمودهاي اين توجه را مي‌توان در اهتمام ايشان به منابع ادبيات عرب و ادبيات نهضت جهان عرب و نيز در مواضع مطرح شده پس از انقلاب اسلامي در قانون اساسي در خصوص زبان عربي و نيز در انتشارات گسترده به زبان عربي (كه از شمار كتابها و آثار منتشره در بسياري از كشورهاي عربي فراتر مي‌رود) و ... يافت. ولي البته اينها همه به دليل عدم همكاري جهان عرب با دست‌اندركاران ايراني گسترش زبان عربي و نبود برنامه‌هاي پيشرفته‌اي براي آموزش زبان عربي به غير عرب‌زبانان، به سطح مطلوب نرسيد.

در جهان عرب نيز كشور مصر پيشاپيش كشورهايي بود كه به زبان فارسي توجه داشته‌اند. در اين كشور همه دانشگاهها ـ تا آنجا كه مي‌دانيم ـ داراي كرسي‌هاي اختصاصي زبان فارسي هستند و در تمام دانشگاه‌هاي جهان عرب، دانشجويان رشته زبان عربي و تاريخ و برخي شاخه‌هاي علوم انساني، چند واحد درسي در زبان فارسي مي‌گيرند ولي همه اين توجه‌ها و تمهيدات در حد برآوردن نياز جهان عرب به كارشناسان زبان فارسي و امور ايران ـ كه بتوانند آنگونه كه مثلا متخصصان عرب در زبانهاي انگليسي و فرانسه و روسي عمل مي‌كنند، دست‌اندركاران جهان عرب را در جريان اوضاع و احوال فرهنگي ايران قرار دهند ـ نيست.

ولي بهرحال وجود اشتياق در هر طرف و نيز كوشش‌هاي جدي در اين عرصه ما را تشويق مي‌كند كه آنچه را فعلا وجود دارد ارتقا بخشيم و به سطح خواست‌ها و انتظارات برسانيم. مسؤوليت بدوش كشيدن اين بار بر عهده وزارتخانه‌هاي دست‌اندركار در ايران و جهان عرب و نيز مراكز مطالعات شرقي هر دو طرف و مراكز و انستيتوها و انجمن‌هاي دوستي‌هاي ايران و عرب است.

3ـ ادبيات عرب تأثير گسترده‌اي بر ادبيات فارسي داشته همچنانكه ادبيات فارسي نيز تأثير روشني بر ادبيات عرب دارد ؛ اين تأثيرهاي متقابل هر دو ادبيات را چنان پربار ساخته كه به نوعي همجوشي و هم‌پيوندي برخاسته از اشتراك در فرهنگ و ريشه‌ها، انجاميده است.

پس از دوران استعمار اين هم‌جوشي بتدريج و به دليل موانع سياسي از هم گسست ولي پس از آغاز نهضت نوين جوامع عربي، پيشگامان اين نهضت به ضرورت پيوند مجدد ادبيات عرب و فارسي پي بردند ؛ به همين دليل بسياري از ايشان با ادبيات فارسي ارتباط برقرار كردند ؛ در اين ميان از كساني چون : "محمود سامي‌البارودي" پيشگام نهضت شعر در مصر، "محمد الفراتي" و "عبدالرحمن الكواكبي" از پيشگامان نهضت در سوريه، "جميل صدقي الزهاوي" و "محمدمهدي الجواهري" از پيشگامان شعرنو در عراق مي‌توان ياد كرد.

"دكتر عبدالوهاب عزام" به اهميت همجوشي ادبي ايران و عرب پي‌برد و در اين راه فعاليت‌هاي سترگي بعمل آورد و در مصر نسلي از كساني را پرورش داد كه به ادبيات فارسي توجه ويژه‌اي مبذول داشتند ؛ پس از آن نيز نسل‌هاي بعدي تا به امروز به مطالعه، ترجمه و آموزش زبان فارسي ادامه مي‌دهند.

در ايران نيز آنهايي كه به اهميت هم‌جوشي ميان ادبيات عربي و فارسي پي بردند به مطالعه در ادبيات عرب، ترجمه آنها و معرفي ادباي عرب، روي آوردند زيرا در ادبيات قديم و معاصر عرب مواردي را يافتند كه آنها را از ادبيات اروپايي ـ كه پيوندي با ريشه‌هاي ايشان ندارد ـ بي‌نياز مي‌ساخت.

در سالهاي اخير نيز در مصر و سوريه و امارات عربي متحده و كويت از طريق ترجمه شعر و داستان و رمان و ارايه بررسي‌ها و مطالعات و برگزاري ميزگردها و گردهمايي‌ها، توجه فراواني به ادبيات فارسي بعمل آمده است.

انتظار مي‌رود كه اين حركت ـ در صورت تداوم ـ بتواند ادبيات عرب و ادبيات فارسي را از ضعف و رخوتي كه بر اثر ارتباط شرم‌زده با ادبيات غرب دچار آن گشته‌اند، برهاند و به هر دوي اين ادبيات، اصالت و تداوم پيشرفت و تعالي مبتني بر ريشه‌ها را بازگرداند.

ناگفته پيداست كه جنبش‌هاي ادبي تأثير بسزايي در احياي نهضت دارند و هيچ پروژه احياگرانه‌اي نمي‌تواند نقش پيشرفت‌هاي ادبي را در خود ناديده انگارد.

4ـ توجه به انديشه اصيل معاصر :

همواره در طول تاريخ حركت‌هاي فكري ما در ايران و جهان عرب مشترك بوده و جريانهاي فكري جهان اسلام حد و مرز جغرافيايي معيني نداشته‌اند تا سرانجام جريانهاي فكري غربي ـ در بدترين شرايط افول انديشه و در غياب رهبران اصول‌گرا در اين منطقه ـ به دخالت در ايران و جهان عرب پرداختند و جهان اسلام نيز بجاي همجوشي و درهم‌آميزي با آنها، حالت انفعالي بخود گرفت و سرسپرده آنها گشت. در اين ميان موجي از الحاد و ايجاد شك و ترديد در دين، بي‌توجهي به ميراث و به هرآنچه اصالت داشت، همه جا را فراگرفت و در پ? جدايي حوزه‌هاي علميه ايران از دانشگاه، "الازهر" نيز از دانشگاههاي نوين

جهان عرب جدا شد و هنگامي كه بخشي از روشنفكران، از گرايش سياسي خود به اروپاي راست دست كشيدند، به اروپاي چپ روي آوردند و اروپا به عنوان قبله آمال آنها يي شد كه اينك گريزي از توجه به آن نداشتند.

اگر موج غرب‌گرايي ميان ايرانيان و اعراب را مورد بررسي و واكاوي قرار دهيم خواهيم ديد كه ـ به رغم عدم ارتباط ميان آنها ـ به لحاظ خاستگاه، گرايش و گفتماني كه داشته‌اند يكسان بوده است. پس از آن "جريان بازگشت"، با تمامي جنبه‌هاي مشترك منفي و مثبت آن، در جهان عرب و ايران مطرح شد. جنبه هاي منفي آن را مي‌توان در سطحي‌نگري، نبود ديدگاه روشن آينده‌نگرانه و نبود روش‌مندي در حركت و افراط و تفريط در نگاه به ميراث گذشته و به غرب و جنبه‌هاي مثبتش را در نفي شكست، اراده بازيابي عزت و ايمان به اينكه بازيابي عزت و كرامت جز براساس اصالت و ياري گرفتن از ريشه‌ها ميسر نيست، خلاصه كرد.

اين جريان [جريان بازگشت] با همه طيف‌ها و گرايش‌ها و ذوق‌ها و ديدگاههايي كه در برداشت، از جايگاه والايي در ايران و جهان عرب برخوردار است و براي آينده‌اي آزاد و شرافتمندانه، اميدهاي فراواني به آن بسته شده است.

مهمترين نكته يا موردي كه اين جريان فكري، از آن رنج مي‌برد جمع ميان اصالت و مدرنيته است ؛ اين "جمع"، مستلزم درك روشن و عميقي از ميراث گذشته و بدور از متن‌گرايي و تحجّر و تقليد از يك سو و درك واقعيت‌هاي كنوني بدور از روحيه شكست و وابستگي و ذوب شدن از سوي ديگر است. البته اين‌كار، ساده نيست ولي هركدام از اعراب و ايرانيان در اين عرصه داراي تجربيات ارزشمندي هستند.

اعراب از مدتها پيش و زماني كه پاي اسب‌هاي ناپلئون به "الازهر" رسيد و ايرانيان كمي ديرتر و از زمان آغاز جنبش مشروطه در اوايل قرن بيستم ميلادي. ايرانيان در پي تأسيس جمهوري اسلامي در ايران نيز از تجربه بسيار پرباري در جمع بين اصالت و مدرنيسم برخوردار گشتند.

مبادله اين تجربيات براي پرهيز از جنبه هاي منفي اين گرايش فكري و غني‌سازي جنبه‌هاي مثبت آن، از اهميّت بسزايي برخوردار است.

از اينرو، گردهمايي نخبگان فكري ايراني و عرب را در جهت اصالت‌بخشي به انديشه ما و سوق آن در راستاي همگامي با نيازهاي زمانه كاملا ضروري مي‌بينيم.

5 ـ توجه مشترك به مليّت و اسلاميّت

پروژه اسلامي در دوره‌هاي تاريخ اسلام توانست تناقض موجود ميان گرايش‌هاي ملي و گرايش اسلامي را از ميان بردارد ؛ در اين ميان مثالهاي فراواني وجود دارد كه جملگي بي پايه بودن مقولاتي چون : عمده بودن گرايش‌هاي قومي يا ملي در جريان حوادث قرون اوليه اسلام را ردّ مي‌كنند ؛ به رغم پذيرش وجود گرايش‌هاي قومي و عشايري، بايد خاطرنشان ساخت كه هويّت اسلامي وجه غالب گرايش‌هاي عمومي جامعه اسلامي بوده است. البته وقتي مي‌گوييم وجه غالب هويت اسلامي بوده منظور آن نيست كه همه تفاوت‌هاي

قومي مبتني بر زبان، عادات، سنت‌ها و منافع قومي از ميان رفته بود ؛ خير چنين نبود ؛ اين تفاوت‌ها در چارچوب هويت اسلامي جايگاه واقعي خود را يافته بود و تضادي با آن نداشت.
پس از آن پروژه‌هاي ملي و قومي در قرن اخير تحت تأثير اروپا، تقويت شد و در تقابل با پروژه اسلامي قرار گرفت ؛ در اين ميان هم ملي‌گرايي و هم دعوت به اسلام و اسلام‌گرايي مطرح گرديد. اين تقابل و برخورد، بزرگترين تأثير را در عقب ماندن حركت پيشرفت در جهان عرب در پي داشت و در عين حال بزرگترين برنامه آزاديبخش در زمان ملي شدن نفت در ايران را با ناكامي مواجه كرد.
سپس در ايران و جهان عرب، موج آشتي ملي‌گرايي و اسلام‌گرايي مطرح گرديد ولي اين روند نيازمند گفتگوهاي بيشتر براي رسيدن به برنامه‌اي شد كه انتظارات هر دو جريان را دربرمي‌گرفت.
جهان عرب شاهد گفتگوهاي جدّي ميان دو جريان اسلامي و ملي‌گرا بود ؛ ايران نيز هم‌اينك شاهد چنين ديالوگي البته نه در سطح ميزگردها و گردهم‌آيي‌ها بلكه در چارچوب اتخاذ مواضع عملي همسو با اصول و منافع ملي است.
مسئله هنوز از سوي طرفين به جاي مشخصي نرسيده است، فكر مي‌كنم مبادله تجربيات در اين زمينه مي‌تواند به روند ارايه فرمول مناسبي براي برنامه‌اي كه منافع ملي را در چارچوب اسلامي قرار دهد و درعين حال حساسيت‌هاي ملي به ارث مانده از دوره كين‌توزي‌هاي قومي ايرانيان و اعراب را بزدايد، شتاب بيشتري ببخشد.
6ـ نگاه مشترك به استقلال علمي
اخيرا اين باور در محافل دانشگاهي ما مطرح شده كه همكاري با دانشگاههاي غربي به رغم اينكه امكان كسب دانش و معرفت را براي ما فراهم مي‌كند، آن شالوده‌هاي لازم براي پيشرفت علمي را در اختيارمان قرار نمي‌دهد و تنها بر تراكم اطلاعاتي ـ معرفتي ما مي‌افزايد.
براي انگيزش روحيه ابتكار و اختراع و خلاقيت در مغزها و دلها، حتما بايد ميان دانشگاههاي كشورهاي باصطلاح درحال توسعه، همكاري‌هايي صورت گيرد ؛ اين همكاري‌ها نيازمند كوشش‌هاي زيادي براي از ميان برداشتن موانع اداري و عبور از موانع بروكراتيك متأسفانه مسلط بر دانشگاههاي ما و نيز تحكيم اين باور عمومي از سوي افراد جامعه است كه عقل‌هاي ما نيز دست كمي از عقل افراد كشورهاي پيشرفته ندارد ؛ به عبارت ديگر بايد اعتماد به نفس ما به عنوان پيش درآمدي براي اين همكاري ها، بازيابي شود.
اعراب و ايرانيان مهاجر، درصد بالايي از نيروي علمي خلاق و مخترع در اروپا و آمريكا را تشكيل مي‌دهند ؛ همچنانكه بسياري از اختراعات علمي در جهان عرب و ايران را پژوهشگران و مخترعان عرب و ايراني در ازاي بهاي ناچيزي به مراكز پژوهش‌هاي علمي اروپايي مي‌فروشند و مراكز مزبور از آنها به سود خود بهره‌برداري مي‌كنند.
شايد ما اعراب و ايرانيان به دليل پايين بودن امكانات مالي يا اصولا عدم توجه به برنامه‌ريزي علمي

نتوانيم با پيشرفت‌هاي فنآوري در جهان صنعتي همراهي كنيم ولي مسلما مغزها سترون نمي‌شوند و از فعاليت بازنمي‌مانند؛ آنها به حمايت و اعتماد به نفس احتياج دارند و اگر امكان فعاليت اين مغزها طي برنامه حسابشده‌اي فراهم آيد درآمد كشورهاي ما از فروش دانش و اطلاعات علمي، بسيار بيش از درآمد حاصل از فروش مواد خام مي‌شود. به علاوه اين فعال‌سازي مغزها و رهنموني‌آنها سهم بسزايي در پيشبرد و پيشرفت تمدن جهان اسلام خواهد داشت و جايگاه و مقام مناسبي به لحاظ پيشرفت علمي در جهان نصيب آن خواهد ساخت.

برآنيم كه جهان اسلام نيازمند مجمع مخترعان خويش است ؛ اهميت اين مجمع كمتر از اهميت "مجمع فقه" وابسته به "سازمان كنفرانس اسلامي" نيست.

7ـ توجه مشترك به شبيخون فرهنگي :

تمامي جهان در معرض شبيخوني فرهنگي با نام "جهاني شدن" است كه هدف از آن تحميل شيوه زندگي آمريكايي بر ساكنان اين كره خاكي است ؛ صهيونيست‌ها نيز شانه به شانه همراه با سياست آمريكا در جهت مسخ هويّت ملت‌ها و گسترش حيوانيت در ميان آنان با بهره‌گيري از شبكه‌هاي ماهواره‌اي جهاني و با نفوذ به شبكه‌هاي ماهواره‌اي منطقه، عمل مي‌كنند.

ايران از همان آغاز پيروزي انقلاب، با عمليات فشرده‌اي براي ايجاد ترديد و تزلزل در دل معتقدان به انقلاب و ايجاد شك و ترديد نسبت به تمامي ارزش‌ها و مقدسات و همچنين اشاعه روحيه شكست و لاابالي‌گري، روبرو بود ؛ جهان عرب نيز به منظور همراهي با روند عادي‌سازي [روابط با اسراييل] و درهم شكستن روحيه مقاومت و پايداري و دورساختن آن از احساس عزت و ارجمندي با شستشوي مغزي گسترده‌اي روبرو بوده است.

از اينرو ما با چالش‌هاي مشتركي روبروييم كه در پي آنست تا ما را تبديل به جسم مرده‌اي سازد كه نه درد زخم را حس كند و نه در صورتي كه عزت و كرامتش لكه‌دار شد، سربرافرازد.

ميراث فرهنگي ديني و ادبي ما چنان پربار است كه مي‌تواند امت ما را در برابر اين حملات فشرده مقاوم سازد مشروط برآنكه كوشش‌هاي مشتركي براي احيا و نشر و تعميق آن در دلها و جانها صورت گيرد. ما مي‌توانيم برنامه‌اي عمومي درنظر گيريم و كتاب‌هاي درسي و رسانه‌هاي گروهي و مراكز پرورشي و آموزشي و هنرهاي نمايشي و سينمايي و ادبي خود را به منظور پاسداري و صيانت از هويت خويش در برابر اين شبيخون بكار گيريم ؛ تحقق اين كار مستلزم آنست كه اولا باور كنيم كه در معرض چنين شبيخوني قرار گرفته‌ايم و ثانيا با چندوچون اين شبيخون و شيوه‌ها و محورهاي عمل آن آشنا شويم و سپس برنامه‌اي همه جانبه براي رويارويي با آن تدوين نماييم.

8 ـ همكاري در ميراث مكتوب

ايران داراي گنج‌هاي بزرگي در ميراث اسلامي عربي است. مي‌گويم "عربي" زيرا بيشتر آن به زبان عربي تصنيف شده و كتابخانه‌هاي كشورهاي عربي نيز پر از گنج‌هاي بزرگي در ميراث مكتوب است ؛ علاوه

براينها، هزاران نسخه خطي [عربي و فارسي] در كتابخانه‌هاي سراسر جهان وجود دارد.
اين گنج‌ها، حاوي تمامي آن چيزهايي است كه براي حركت تمدني خود بدان نياز داريم ولي جنبش احياي ميراث درمنطقه اسلامي ما بنا به عللي در حدّ مطلوب
نيست. مهمترين علت‌ها از اين قرار است :
الف : روحيه كم بها دادن به خويش. ما براي آنچه اصالت دارد اهميّتي قايل نيستيم مگر اينكه غربي‌ها به آن توجه كنند ؛ "علامه طباطبايي" صاحب تفسير الميزان مي‌گفت : «ما تنها هنگامي از شخصيت‌هاي خود تجليل مي‌كنيم كه غرب از آنها تجليل كرده باشد» ؛ "ابن سينا" از خود ما بود و كتابهايش را در اختيار داشتيم ولي دانشگاههاي ما تنها هنگامي به او توجه كردند كه غربي‌ها به وي توجّه كردند. گويي آنها او را براي ما كشف كردند و ما در پي آنها، به نگاشتن مقاله پرداختيم و كنفرانس‌ها و ميزگردهايي درباره وي برپا كرديم.
ب : نبود پروژه‌اي تمدني كه بتواند عناصر متشكله خود را از ميراث بجاي مانده ما بگيرد؛ تا زماني كه از چنين پروژه‌اي خبري نباشد و تا هنگامي كه حركت تمدني امت ما متوقف باشد، ما نخواهيم توانست ميراث خود را بازيابيم و از آن بهره‌گيري كنيم لذا چنان به كتاب‌هاي ميراثي خود نگاه مي‌كنيم كه گويا به تعبير روشنفكران غرب‌زده ايراني زبان مردگانند حال آنكه همين ميراث مكتوب، سهم بسزايي در بناي تمدن غرب داشت و به طريق اولي مي‌تواند پايه‌اي براي خيز تمدني ما در نظر گرفته شود.
از اين ديدگاه امكان اين هست كه در ميان اعراب و ايرانيان، توجه تازه‌اي به ميراث بجاي مانده صورت گيرد و اينان براساس نگاه تمدني روشني، آنرا احيا كنند. وقتي روند احيا مبتني بر ديدگاهي روشن و نگاهي آينده‌نگرانه باشد مي‌تواند سهم بسزايي در از ميان برداشتن روحيه شكست رواني و گردآوري خشت‌هاي بناي تمدني امت اسلام، داشته باشد. در ايران، مؤسسات و نهادهايي ويژه احياي ميراث در قم و تهران و مشهد وجود دارد. در بيشتر پايتخت‌هاي عربي نيز مراكز احياي ميراث عربي وجود دارد كه مي‌توان ميان آنها و در چارچوب سازنده همكاري‌هاي تنگاتنگي برقرار كرد.
9ـ همكاري‌هاي هنري
هنرها جنبه بسيار مهمي در ويژگي هويت تمدني اعراب و ايرانيان را نمايندگي مي‌كنند ؛ نمي‌توان هنرها را از وجه مشخصه تمدني امت جدا ساخت ؛ هنرهاي اين منطقه تمدني در عرصه معماري، موسيقي و نقاشي و ... وحدت بخش شرق تا غرب آن بود ؛ در اين دوره نيز هنرها تا حدودي انگ ويژه منطقه ما را برخود دارند گو اينكه به علت ضعف تمدني، چندان تحول و پيشرفتي نداشته‌اند ؛ پس از آن جهان ما آغوش خود را به روي هنرهاي جديد اروپايي گشود و كوشيد تا ميان اين هنرها و ميراث فرهنگي خود، هماهنگي‌هايي برقرار سازد. ميزان موفقيت در اين هماهنگ سازي به ميزان خلاقيت‌هاي هنري و به تعمق در روح اين ميراث بستگي دارد ؛ هنوز هم اين روند در كش‌وقوس موقعيت و ناكامي است و همچنان به عنوان يكي از چالش‌هاي مهمي كه هويت تمدني و ميراث فرهنگي ما با آن روبروست، تلقي مي‌گردد.

ايران پس از انقلاب گامهاي مهمي در راه پيشرفت هنرهاي كهن و اصالت بخشيدن به هنرهاي جديد برداشت ؛ در عرصه هنرهاي كهني كه مي‌رفت تا برخي از آنها به باد فراموشي سپرده شود، سازمانهاي ميراث فرهنگي كوشيدند تا اساتيد اين هنرها را گرد آورند و آنانرا به پيشبرد و بهبود هنر خود و آموزش آن به شاگردان تشويق كنند.

هريك از كشورهاي عربي نيز داراي هنرهاي كهن و سنتي‌اي هستند كه مسلما در پ? حفظ و پاسداري و پيشبرد آنند ؛ توجه مشترك كشورهاي عربي و ايران در توجه به هنرهاي كهن مي‌تواند معماري ما را از مسخ و موسيقي ما را از ابتذال و هنرهاي ما را از تقليدهاي بي‌حساب و كتاب، برهاند همچنانكه كوشش‌هاي مشترك ما در راستاي اصالت بخشيدن به هنرهاي جديد، راه را بر پذيرش هنرهاي امروزي و همجوشي با آنها ـ به جاي انفعال در برابر آنها ـ مي‌گشايد و چنان مي‌شود كه آنها را به عنوان پروژه‌گفتگوي علمي تمدنها و پاسدار نقاط قوت و به يك سو نهادن نقاط ضعفي كه با فطرت انساني سنخيتي ندارند، درنظر گيريم.

10ـ همكاري در صيانت از وحدت ملي

وحدت ملي يكي از هدف‌هاي مهم ايران و يكايك كشورهاي عربي است ؛ كثرت‌گرايي موجود در منطقه ما ـ به رغم جنبه‌هاي سازنده‌اي كه ممكن است داشته باشد ـ همواره به عنوان آماجي براي فتنه‌انگيزي و تشتت در وحدت ملي، مطرح بوده است.

در ايران نيز چون كشورهاي عربي، تعدد مذهبي و قومي وجود دارد ؛ تعددي كه همچنانكه گفتيم مي‌تواند منبع خير و بركت باشد. هر نوع تنوعي مي‌تواند در صورت فراهم آمدن محيط سالمي براي آن و دور شدن از تحريك و اغواگري، به چنين نقش سازنده‌اي ارتقا يابد.

به نظر من فضاي گفتگو، بهترين راه براي فراهم ساختن چنين محيطي و محافظت اين محيط در برابر هرگونه آسيبي است.

آنچه گفته شد نمونه‌هايي از راههاي تقويت همكاري‌هاي فرهنگي ميان ايران و اعراب است و مي‌تواند بدور از تأثيرپذيري از اختلاف‌هاي سياسي، مسير علمي خود را طي كند و از آن مهمتر اينكه همين همكاري‌ها مي‌تواند زمينه مستحكمي براي تفاهم سياسي و همكاري‌هاي اقتصادي و امنيتي ميان ايران و كشورهاي عربي فراهم آورد زيرا همكاري فرهنگي با جانها و علايق قلبي سروكار دارد و روابط را تا سطح والاي انساني ـ فراتر از منافع تنگ لحظه‌اي ـ ارتقا مي‌بخشد.

فعاليّت مركز در ايران

بطور خيلي خلاصه مركز در داخل، فعاليت‌هاي زير را داشته است :

1ـ تأسيس كتابخانه‌اي در تهران براي كمك به پژوهشگران عرصه ادبيات و فرهنگ عربي قديم و معاصر.

2ـ تأليف كتابهاي دانشگاهي در زمينه آموزش زبان زنده عربي.

3ـ تأليف كتابهاي دانشگاهي در ادبيات عرب و تاريخ ادبيات آن با رويكردي تمدني.

4ـ همكاري با "سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامي" در انتشار مجله "ثقافتنا"، مجلهاي وزين و علمي با رسالت از سرگيري حركت تمدن اسلامي.

5 ـ همكاري با "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" در انتشار نشريه "ثقافة التقريب".

6ـ شركت در گردهماييهاي "تقريبي" مجمع جهاني تقريب و طرح مسئله "تقريب" از ديدگاهي تمدني.

7ـ انتشار كتابهايي در فرهنگ و ادب و ذوقآزمايي شعري به زبان عربي با همكاري دانشگاه تهران.

8 ـ تحقيق در كتابهاي ميراث كهن با همكاري مركز پژوهشهاي ميراث خطي تهران.

فعاليتهاي مركز در گستره جهان عرب

1ـ همكاري با دانشگاه دمشق در برگزاري كنفرانسهايي در مورد ادبيات عربي و فارسي.

2ـ همكاري با دانشگاه حلب در برگزاري كنفرانسهاي مربوط به "متنبي" و "سهروردي" و شعراي دربار سيفالدولة.

3ـ همكاري با "مركز الحضارة للدراسات السياسية" (قاهره) در برگزاري سمينار پيرامون گفتگوي تمدنها.

4ـ مشاركت در سمينارهايي كه در كويت، امارات عربي متحده، الجزائر و عربستان سعودي با عناوين : سعدي، حافظ، مولانا جلالالدين و "تصوّف و جوانمردي" و "حرمين در ادبيات فارسي"، برگزار گرديد.

5ـ تأليف و انتشار كتابهايي در آموزش زبان فارسي به عربزبانان كه برخي از آنها با همكاري دانشگاه دمشق انجام پذيرفت.

6ـ برگزاري سمينار پيرامون "نسخههاي خطي عربي ايران" در دمشق.

7ـ انتشار سري كتابهايي با عنوان "كتاب فرهنگ اسلامي" دربرگيرنده مسايل فرهنگي، ادبي و هنري ايراني ـ عربي.

8 ـ تأسيس كتابخانه تخصصي براي پژوهشگران مسايل ايران در دمشق با همكاري رايزني فرهنگي جمهوري اسلامي ايران در سوريه.

9ـ توافق با بانك توسعه اسلامي جدة براي همكاريهاي مشترك.

مركز پژوهشهاي وحدت جهان اسلام

اين مركز با حمايت "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي" و موافقت وزارت علوم، تحقيقات و فناوري در چارچوب فعاليتهاي مراكز پژوهش علمي، تأسيس يافت و آنچنانكه در اساسنامهاش آمده است بدنبال بهرهگيري از نيروهاي علمي ـ دانشگاهي در انجام پژوهشها و مطالعات آكاديمك در دو شاخه زير است : شاخه يكم : وحدت امت اسلامي.

شاخه دوم : آينده تمدني اسلامي.

هدف از شاخه يكم تعميق مطالعات و بررسي‌هاي مربوط به مسئله "تقريب" و وحدت امت اسلامي و مطالعه نقاط ضعف و قوت برنامه وحدت امت اسلامي و عوامل سياسي، رواني، اجتماعي، فرهنگي و تبليغاتي مؤثر در متفرق ساختن امت و راههاي مقابله با اين عوامل است.

شاخه دوم به مطالعه و بررسي آينده تمدني امت با مطالعه در عوامل شكوفايي اين تمدن و اسباب افول آن و تعمّق در عناصر فعال‌ساز فرهنگي و چگونگي اين فعال‌سازي‌ها و راههاي خيز تمدني و از سرگيري روند تمدن اسلامي به زبان امروزي و در سطح نيازهاي زمانه، مي‌پردازد.

اين شاخه نيز ارتباط تنگاتنگي با "تقريب" و وحدت دارد زيرا به مطالعه و بررسي مسئله احياگرانه‌اي مي‌پردازد كه براي بازيابي پيوند ارگانيك اعضاي امت به يكديگر و چيرگي بر عوامل ركود تمدني ـ بمثابه عوامل مرگ و فروپاشي ـ لازم و ضروري است.

خاتمه

اگر مطالعات علمي ـ مقايسه‌اي در فقه و اصول و عقيده و تفسير و حديث، از اهميت ويژه‌اي نزد خواص امت برخوردار است، روند فرهنگ‌سازي نيز اهميت فوق‌العاده‌اي براي توده‌هاي مردم دارد ؛ حركت‌هاي ضدّ "تقريبي" كه امروزه در صحنه اسلامي جريان دارد، در واقع عواطف و احساسات توده‌ها را ـ كه ميراث‌دار تعصّب‌هاي قومي و مذهبي هستند ـ مورد سوءاستفاده قرار مي‌دهد و به همين دليل فرهنگ‌سازي نسبت به اين مسئله براي توده‌هاي مردم با هدف حذف نقاط آسيب‌پذير و ممانعت از عمليات تحريك و مفسده‌جويي، امري ضروري است.

1ـ نگاه كنيد به : "مالك بن نبي"، مشكلة الثقافة، دارالفكر.

2ـ نگاه كنيد به : "مرتضي مطهري" احياء الفكر في‌الاسلام" (احياي انديشه اسلامي)، ترجمه : دكتر محمدعلي آذرشب، بنياد بعثت ـ تهران.

3ـ نگاه كنيد به : محمدعلي آذرشب، "مسيرة التقريب"، از انتشارات "مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي".

4ـ نگاه كنيد به : التوجيه الثقافي، چاپ دانشگاه تهران :" حكايت ني نزد مولانا جلال‌الدين".

5ـ "عبدالباقي گولپينارلي"، نثر و شرح مثنوي شريف، جلد اول، دفتر اول و دوم، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي ـ 1995م.، صفحه66.

6ـ نگاه كنيد به : "محمدباقر الصدر"، المدرسة القرآنية، التفسير الموضوعي، مؤسسة الهدي الدولية، تهران ـ 1421هجري قمري.

7ـ نگاه كنيد به : فوكوياما : نهاية التاريخ و الانسان الاخير، مركز الانماء القومي ـ بيروت.

8ـ "احمد الوائلي"، "هوية التشيّع"، چاپ دوم، دارالكتاب الاسلامي، صفحه 64.

9ـ محمدمهدي الجواهري، ذكرياتي (خاطرات من)، بخش اول، فصل سوم. صفحات : 167ـ137، چاپ اول 1988، دارالرافدين ـ دمشق.

پيشگفتار :

فرهنگ‌سازي، مدنيّت، احياگري و "تقريب" واژه‌هايي داراي منظومه فكري واحدي به صورت حركت انسان و مجموعه بشريت به سوي خداوند متعال هستند.

براي توضيح اين ارتباط، ابتدا به ذكر معناي فرهنگ و پيوند آن با تمدن مي‌پردازيم و سپس معناي احياگري و رابطه آن با تحولات تمدني را بررسي مي‌كنيم و پس از آن جايگاه "تقريب" در اين منظومه را تبيين مي‌كنيم و سرانجام به نمونه‌هايي از كوشش‌هاي عملي ـ فرهنگي مرتبط با "تقريب" مي‌پردازيم.

فرهنگ

فرهنگي كه ما در اين نوشته موردنظر داريم مجموعه انديشه‌ها، باورها، عادات و سنت‌هاي مطرح در جامعه و روابط اجتماعي و رفتارهاي فردي و جمعي موجود در آنست و طبيعي است كه هر جامعه‌اي به اين معنا، داراي فرهنگ است ؛ هيچ جامعه‌اي از مواردي كه در معناي فرهنگ ياد كرديم، تهي نيست گو اينكه فرهنگهاي خلق‌ها به لحاظ تصوري كه از جهان هستي و زندگي و نيز وجود عناصر حركت‌بخش و فعال در آن دارند، متفاوتند.

از نظر ديدگاهي، برخي فرهنگها توجهي به جنبه‌هاي معنوي ندارند و برخي ديگر به هر دو جنبه مادي و

معنوي پرداخته‌اند.

و به لحاظ عناصر حركت‌بخش و فعال، برخي فرهنگها فاقد آنند و در اين حالت با فرهنگ راكدي روبرو هستيم و برخي ديگر از فرهنگها برخوردار از اين عناصرند و به ميزان پويندگي و حركت آنها، با فرهنگ پويايي روبرو مي‌شويم.

تمدن

منظور ما از تمدن در اين نوشته، ره‌آورد فعاليت‌هاي انساني در روند حركت فرهنگي در ابعاد مادّي و معنوي است.

طبيعي است كه مجموعه بشريّتي كه در چارچوب فرهنگ مادي حركت مي‌كند حاصلي جز تمدن مادّي ندارد ؛ قرآن كريم اشاره‌اي به اين نوع تمدن كرده و برآنست كه چنين جوامعي مبتني بر "بيهودگي" و "قلدري" هستند : خداوند متعال مي‌گويد :«أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ? وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ? وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ? فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ» (سوره الشعراء : 131ـ 128)(آيا بر هر تپه‌ای بنايی مي‌سازيد كه [در آن] دست به بيهوده‌كاری زنيد? و كاخهای استوار مي‌گيريد به اميد آنكه جاودانه بمانيد? و چون حمله‌ور مي‌شويد [چون] زورگويان حمله‌ور مي‌شويد ? پس از خدا پروا داريد و فرمانم ببريد.) ولي فرهنگي كه به هر دو جنبه معنوي و مادّي توجه دارد، تمدني انساني را به ارمغان مي‌آورد كه به نوبه خود زندگي شكوهمندي را تحقق مي‌بخشد و كشتي آنرا به ساحل امن و آرامش رهنمون مي‌سازد.[1]

در سخن از تمدن به دو نكته اشاره مي‌كنيم :

نكته نخست : فراخوان اسلامي بر پايه روندي فرهنگ‌ساز و در چارچوب ديدگاهي كه هر دو جنبه مادي و معنوي را در خود جمع دارد، شكل گرفته است لذا تمدني را توليد كرده كه علوم انساني و علوم مادي و در واقع علوم دين و دنيا را بي‌هيچ افراط و تفريطي به ارمغان آورده است ؛ فهرستي از نام علماي اسلام و تخصص‌هاي مختلف هريك در طول تاريخ، گواه اين امر است. نكته دوم : تمدن اسلامي كه بنابه دلايل تاريخي شناخته شده‌اي، افول كرد همچون تمدنهاي بابلي، آشوري و فرعوني كه به موزه تاريخ پيوستند، تبديل به تمدني باستاني نشد ؛ اين تمدن در صورتي كه همان شرايط فرهنگي كه در قرون اول به شكوفايي آن انجاميد (يعني شرايط احياي آن) فراهم آيد، مي‌تواند در سطح نيازهاي زمان، به زندگي بازگردد.